

رضاشاه و راهکارهای وی در سلب قدرت از خوانین ایلات جنوب (بختیاری، بویراحمدی و قشقایی)

صمد کاوسی رکعتی، سجاد کاظمی

■ چکیده

از زمان روی کار آمدن رضاشاه همواره وجود خوانین قدرتمند نظام ایلی یکی از موانع عمده سیاست تمرکزگرایی و اسکان عشایر بود. موضع وی در قبال سران ایلات یکدست و یکپارچه نبود، چنانکه در بادی امر برخی از خوانین بختیاری، بویراحمدی و قشقایی حاضر شدند با دولت مرکزی همکاری کنند، با وجود این رضاشاه در راستای اجرای سیاست‌هایش همواره درصدد بود به هر شکل، نه تنها خوانین ایلات، بلکه نظام ایلی را نیز از میان بردارد. در این پژوهش برآنیم تا با تکیه بر اسناد، برخی اقدامات و راهکارهای رضاشاه را در تضعیف و از میان بردن خوانین و سران ایلات جنوب مورد بررسی و واکاوی قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها

رضاشاه؛ خوانین؛ ایلات جنوب؛ بختیاری؛ قشقایی؛ بویراحمدی.

رضاشاه و راهکارهای وی در سلب قدرت از خوانین ایلات جنوب (بختیاری، بویراحمدی و قشقایی)

صمد کاوسی رکعتی^۱، سجاد کاظمی^۲

مقدمه

رضاشاه بنا به انگیزه‌های مختلف سیاسی تصمیم به از میان بردن سران و خوانین ایلات گرفت. وی پس از به دست گرفتن قدرت اهدافی چند را دنبال کرد: الف- کشاندن ایران به مسیر تجدد و تمدن غرب و به اصطلاح نوسازی؛ ۲- سیاست تمرکزگرایی و حذف قدرت‌های محلی؛ و ۳- ملت‌سازی مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم. ساختار اجتماعی ایلات و سازمان سیاسی آنان متشکل از خوانین متنفع محلی از جمله موانع عمده اهداف فوق محسوب می‌شدند. از این رو، رضاشاه از همان ابتدا به طرق گوناگون درصدد برهم زدن قدرت سنتی خوانین و برچیدن نظام ایلی بود. وی معتقد بود که سران ایلات دارای فرهنگ بیگانه‌اند و همیشه نگران انتقاد جراید خارجی بود که مبدا ایران را کشوری عقب مانده قلمداد کنند. به همین دلیل از زندگی ایلی، شتر، چادر و لباس عشایری متنفر بود (غنی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۴). در سیاست تمرکزگرایی و سیاست اسکان عشایر تحت عنوان «تخت قاپو» از حمایت نخبگان و جامعه روشنفکر نیز برخوردار بود، چنانکه سید حسن تقی‌زاده مهم‌ترین دلیل خود را در حمایت از رضاخان در مقام رئیس‌الوزاری به خاطر «امنیتی که او ایجاد کرده است» اعلام کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، صص ۳۴-۳۱). بین سیاست‌های متمرکزسازی رضاخان و خودمختاری سنتی ایلات هیچ‌گونه هم‌خوانی وجود نداشت؛ از این رو خوانین و ایلات مسلح همواره خاری در چشم تجددخواهان حامی وی محسوب می‌شدند (کرونین، الف، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸). رضاخان با وجود آنکه از همان ابتدای

۱- کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تهران، کارشناس اسناد تاریخی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، Samad.kavoosi@yahoo.com
۲- دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شهید چمران اهواز.

قدرت‌گیری به اقداماتی علیه خوانین دست زد، چنانکه در سال ۱۳۰۱ ه.ش. یعنی چند سال قبل از احراز سلطنت، خوانین بختیاری را از حکومت‌های یزد، کرمان و اصفهان کنار گذاشت و یا آن‌ها را ملزم کرد که دیگر از گارد مسلح استفاده نکنند (گارثویت، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸)، اما تا پیش از تحکیم موقعیت خویش، سیاست محتاطانه‌ای در قبال آنان در پیش گرفت، چنانکه برخی خوانین بختیاری از جمله سردار اسعد سوم با وی همکاری کردند و یا خوانین بویراحمدی در ماجرای سرکوب شیخ خزعل به وی کمک کردند و همین‌طور برخی خوانین قشقایی و بختیاری در جریان خلع سلاح عشایر در سال ۱۳۰۳ ه.ش. وی را همراهی کردند. با وجود این رضاشاه پس از تحکیم موقعیت خویش، درصدد حذف خوانین و سران ایلی برآمد و آشکارا به قلع و قمع آنان در نیمه‌دوم سلطنت خود پرداخت. ضمن اینکه در طول سلطنتش نیز همواره به طرق گوناگون خوانین را تحت فشار قرار می‌داد و آن‌ها را از اتکا به نیروهای ایلی بر حذر می‌داشت. در این پژوهش برآنیم تا به مواردی چند از اقدامات و راهکارهای وی در سلب قدرت از خوانین ایلات جنوب به‌ویژه ایلات بختیاری، بویراحمدی و قشقایی بپردازیم.

اقدامات رضاشاه علیه خوانین جنوب:

الف) فشارهای مالی بر خوانین: یکی از حوادثی که منجر به اعمال فشار از جانب رضاخان علیه خوانین بختیاری شد حادثه شلیل بود. در مرداد ماه ۱۳۰۱ ه.ش. یک واحد نظامی مرکب از ۲۷۴ سرباز و درجه‌دار به فرماندهی سرهنگ حسین نصیری از اصفهان قصد شوشتر داشتند که در گردنه شلیل واقع در کوه مروارید در شمال خوزستان مورد حمله بختیاری‌ها قرار گرفتند. این حادثه از قبل توسط شیخ خزعل با همکاری امیر مجاهد یکی از خوانین بختیاری سازماندهی شده بود، زیرا از زمانی که رضاخان سکان قدرت را در تهران در دست گرفت، شیخ خزعل به تحکیم روابط خود با خوانین بختیاری پرداخت (غنی، ۳۵۷، ص ۳۸۰؛ کرونین، ۱۳۸۷، ص ۳۷۱؛ یکرنگیان، ۱۳۸۴، ص ۳۵۳). این حادثه بهانه را به‌دست رضاخان داد تا خوانین بختیاری را که سهام عمده‌ای در شرکت نفت داشتند، تحت فشارهای مالی قرار دهد. دولت یکصد و پنجاه هزار تومان بابت کشته‌شدن نظامیان و خسارت جنگ از خوانین طلب کرد و این مقدار را می‌بایست امیر مفخم ایلخانی و سردار ظفر ایل‌بیگی بپردازند (قربان‌پور دشتکی، ۱۳۸۹، ص ۳۰۷). سرانجام پس از چانه‌زنی خوانین با رضاخان بر سر چگونگی پرداخت این مبلغ، وی پذیرفت که شرکت نفت از سهام خوانین این پول را سال‌به‌سال پرداخت کند. شرکت نفت هم سندی از خوانین گرفت که پنج‌سال، سالی سه هزار تومان از سهام آنان به دولت پرداخت کند (سردار اسعد، ۹۲، ص ۱۳۷۲).

چیزی از تسلیم خوانین به خواسته‌های رضاخان به‌عنوان وزیر جنگ برای فیصله‌دادن به

ماجرای شلیل نگذشته بود که دولت فشار تازه‌ای بر آنان وارد کرد و آن تقدیم لایحه دکتر میلپو مستشار مالی آمریکا به مجلس در مورد دریافت مالیات‌های عقب افتاده بود که میزان آن به مبلغ کلان دومیلیون و سیصد هزار تومان می‌رسید. میلپو که قصد بازسازی کامل و بنیادی وزارت مالیه را داشت، مالیات‌های تازه زیادی معین کرد، تمام بخشودگی‌های مالیاتی شاهان قاجار را لغو کرد و اسامی کسانی که بدهی‌های مالیاتی داشتند را اعلام کرد که از جمله آنان خوانین بختیاری بودند. خوانین بختیاری به‌خاطر قدرت و نفوذی که پس از حمایت مشروطیت و شرکت در فتح تهران به‌دست آورده بودند، سال‌ها مالیات دامی، ارضی و نفتی خود را به وزارت مالیه نپرداخته بودند. در اثر فشار بریتانیا مبلغ فوق مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت و به یک میلیون و پانصد هزار تومان کاهش داده شد که خوانین می‌بایست به‌صورت قسطی آن را پرداخت می‌کردند. خوانین به این مبلغ معترض بودند، زیرا معتقد بودند به‌خاطر خدمات و زحماتی که در زمان انقلاب مشروطه انجام داده‌اند، مستحق معافیت‌های مالیاتی تشخیص داده شده‌اند و فرمان‌های سلطنتی آن زمان مؤید این امر است (کرونین، ب، ۱۳۸۷، ص ۳۷۷).

سر پرسی لورن وزیرمختار انگلیس در گفتگو با نصیرخان سردار جنگ از خانواده حاج ایلخانی موضع بریتانیا را مشخص کرد و به او هشدار داد که از این پس هیچ راهی جز پذیرش الزامات مالی نسبت به حکومت وجود ندارد و آنان باید هم در مورد مالیات‌های معوقه و هم رقم پرداختی آینده خود با وزارت مالیه به توافق برسند. او همچنین تمام کوشش خود را برای معتدل کردن دیدگاه وزارت مالیه به‌کار برده و به دکتر میلپو اصرار کرد تا نسبت به خوانین برخورد مسالمت‌آمیز داشته و ادعاهای متقابل ملاحظاتی محتاطانه رد نکند (کرونین، ب، ۱۳۸۷، ص ۳۷۸). خوانین در مقابل خواسته‌های مستشار مالی با روش مرسوم خود یعنی تعلل و مسامحه مقاومت می‌کردند تا اینکه پیل کنسول انگلیس در اهواز که به تهران آمده بود با مذاکره با مستشار آمریکایی توانست مبلغ پرداختی را به پانصد هزار تومان کاهش داد و موافقت شد که از این مبلغ ۵۰ هزار تومان یکجا به‌صورت نقدی و مابقی آن در اقساط چند ساله پرداخت شود (پوریختیار، الف، ۱۳۸۷، ص ۳۷۶).

از برخی خوانین نیز جداگانه مالیات معوقه گرفته شد، چنانچه هفتاد هزار تومان هم بابت مالیات عقیلی از سردار محتشم گرفتند (بختیاری، ۱۳۵۹، صص ۲۰-۲۴). هم‌چنین طی سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۷ ه.ش. نیز رضاشاه جهت تضعیف هر چه بیشتر خوانین، آن‌ها را مجبور کرد تا سهام نفت خود را به دولت مرکزی بفروشند. از ابتدای کشف نفت در منطقه بختیاری، خوانین بختیاری در امور شرکت سهام شده و سه درصد از سهام شرکت نفت به آنان داده شد (قربان‌پور دشتکی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۶). اختلافات داخلی سرکردگان ایل بختیاری در خصوص نحوه تقسیم منافع نفت و ماجرای لغو امتیاز داری زمینه را برای انتقال سهام آن‌ها به دولت

مهیا ساخته بود، بنابراین برحسب دستور رضاشاه وزارت دارایی مأمور شد که سهام را از آنان تحویل گرفته و بهای آن را به ریال بپردازد؛ در واقع بهایی که دولت پرداخت کرد کمتر از یک‌دهم ارزش آن در بازار آزاد بود (واعظ شهرستانی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۰). با انتقال سهام، خوانین بختیاری یکی از منابع عمده قدرت خود را از دست دادند و در مقابل دولت مرکزی در موضع ضعف قرار گرفتند.

ب) حبس و اعدام خوانین متنفذ جنوب: همان‌طور که گفته شد، رضاخان در ابتدای قدرت‌گیری روش‌های گوناگونی را جهت جلب یا طرد خوانین بزرگ ایلات به کار بست. چنانچه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه.ش. رابطه او با اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی بنابر مصلحت در ابتدا مسالمت‌آمیز بود، زیرا صولت‌الدوله تازه ناملایمات و سختی‌های جنگ جهانی اول را پشت سر گذاشته بود و رضاخان نیز درگیر جنگ با ایلات دیگر در شمال غرب و غرب بود. البته رضاخان به قدرت بالقوه صولت‌الدوله آگاه بود و در این دوره تمامی اقدامات او را تحت مراقبت می‌گرفت. حتی حمایت صولت‌الدوله در زمان وزارت جنگ رضاخان از او و پس از آن نیز در طرح جمهوری و همچنین تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی باعث نشد تا رضاخان از قدرت او چشم‌پوشد. چنانچه تصمیم گرفت به‌جای اسکان اجباری اسماعیل خان در تهران، وی را به‌عنوان نماینده چهارم در سال ۱۳۰۴ به مجلس وارد و از ایل قشقایی جدا کرد و اداره ایل به محمد ناصرخان پسر ارشد او سپرده شد، اما او نیز مجبور به اقامت در شیراز گردید. هدف این بود تا در غیاب آن‌ها، کلانتران طوایف قدرت بگیرند و نظام ایلخانی و در نتیجه نظام متمرکز سیاسی ایلی از هم پاشیده شود (قربان‌پور دشتکی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۶). هر چند ظاهراً صولت‌الدوله میهن‌پرستی رضاشاه را تحسین می‌کرد و افراد ایل خود را متقاعد به پذیرش فرمان خلع‌سلاح کرده است، اما رضاخان نسبت به این خان قدرتمند نظر دیگری داشته است. سردار اسعد در خاطرات خود به سال ۱۳۰۴ اشاره می‌کند که سردار عشایر (صولت‌الدوله) سخت طرف بی‌رحمتی حضرت اشرف رئیس‌الوزراء (رضاخان) واقع گشته‌اند (سردار اسعد، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱). سه‌سال بعد نیز او به اتهام تحریک بویراحمدی‌ها به جنگ با نیروهای دولتی در دورگ مدو (بین معین‌التجار بوشهری با حمایت دولت و امامقلی خان رستم از خوانین ممسنی بر سر تصاحب املاک ممسنی)، همراه پسرش ناصرخان دستگیر و بازداشت شد، اما با وساطت مستوفی‌الممالک آزاد شد. البته او نقش مؤثری در خواباندن شورش عشایری جنوب و خصوصاً ایل قشقایی داشت و رضاشاه با زیرکی خاصی از او در این راه استفاده کرده بود. در ۲۵ آذر ۱۳۰۹ صولت‌الدوله و پسرش، مجدداً به نمایندگی مردم چهارم و ایل قشقایی به مجلس راه یافتند. بالاخره در ۶ شهریورماه ۱۳۱۱ از اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی (سردار



عشایر) نماینده جهرم و پسرش ناصرخان سلب مصونیت شد و مورد تعقیب جزایی قرار گرفتند. البته قبل از سلب مصونیت زندانی شده بودند و مدتی را بدون محاکمه در زندان به سر بردند و بالاخره سردار عشایر به طرز مشکوکی در زندان درگذشت. رضاشاه در ارتباط با وی به تقی زاده گفته بود که « این آدم‌ها باید معدوم شوند» (تقی زاده، ۱۳۷۳، صص ۳۳-۳۲). ناصرخان هم پس از سال‌ها زندان آزاد شد، ولی تحت نظر بود تا شهریور ۱۳۲۰ پس از سقوط رضاشاه به میان ایل قشقایی برگشت (مکی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۱/۵).

علت دستگیری و سپس معدوم کردن صولت‌الدوله را منابع با اختلاف ذکر کرده‌اند؛ چنانچه مکی معتقد است که علت نابودی اسماعیل خان قشقایی را باید در مخالفت و مبارزه ایل قشقایی با انگلیس جستجو کرد (مکی، ۱۳۷۴، ص ۲۸۲). عده‌ای نیز علت دستگیری او را خودداری وی از دادن املاکش به دولت می‌دانند (تقی زاده، ۱۳۷۳، ص ۲۳۳). اما به نظر می‌رسد دلیل اصلی را باید در سیاست‌های ضد ایلاتی رضاشاه جستجو کرد، زیرا وی در این مرحله قدرت خود را تحکیم بخشیده بود و حذف سران ایلی که می‌توانستند سد راه برنامه‌های بعدی او در خصوص نوسازی و اجرای اسکان عشایر در نیمه دوم سلطنتش باشند در این برهه صورت گرفته است.

قبل از دستگیری صولت‌الدوله و پسرش در زمستان ۱۳۱۰ رضاشاه به امیرلشکر جنوب زندیه دستور تبعید کلانتران و سران قشقایی را صادر کرد. او هم هم سهراب خان قشقایی، احمدخان سردار احتشام، حمزه خان کشکولی، حسین خان دره‌شوری، مسیح خان فارس‌میدان، الیاس خان کشکولی، ایاز کیخا دره‌شوری، نصرالله خان دره‌شوری و عده‌ای دیگر را به محل قلعه‌بیگی احضار و سپس به تهران تبعید کرد (قهرمانی ایبوردی، ۱۳۷۳، ص ۳۴۷). خلع سلاح ایل قشقایی مجدداً آغاز شد و سرهنگ شاکر، حاکم نظامی ایل قشقایی شد. ملک منصورخان دیگر پسر صولت‌الدوله که ایلخان قشقایی شده بود ادامه کار را غیرممکن می‌دید از مقام خود کناره گرفت و راهی تهران شد و از آنجا برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفت. تبعیدشدگان در تهران تحت فشار و کنترل مأموران تأمینات بودند و حق ملاقات با کسی را نداشتند زندگی در تهران برای تعدادی از آن‌ها که وضع مالی خوبی نداشتند فوق‌العاده سخت بود، درعین حال به بعضی از آن مستمری ماهانه و یا در شرکت‌ها و دوایر دولتی به کار گرفته شدند. چند نفر از آنان مثل مسیح خان فارس‌میدان و حمزه خان کشکولی را به زندان قصر قجر بردند و چند نفر دیگر به اتهام هم‌دستی در توطئه برای کشتن رضاشاه به جوخه اعدام سپرده شدند (قهرمانی ایبوردی، ۱۳۷۳، ص ۳۴۸).

هم‌زمان با قدرت‌گیری مجدد نیروهای نظامی در فارس، علیخان سالار حشمت به کانون جذب کلیه عناصر ناراضی بدل شد و در پاییز و زمستان ۱۳۱۱ درگیری‌های متعدد میان

نیروهای علیخان و افراد سرتیپ ابراهیم زندیه، فرمانده قوای فارس و سرهنگ سعدی در گرفت علیخان در جنگ معروف «سرچشمه» تلفات سنگینی به نیروهای دولتی وارد کرد. اما با طولانی شدن جریان جنگ، از اطرافیان علیخان کاسته شد و وی نیز پس از مدتی جنگ و گریز تسلیم نیروهای دولتی شد. پس از آن سیاست‌های دولت مرکزی در فارس با مقاومت جدی روبه‌رو نشد و یاور محمودخان پروین در همان سال برای دومین بار به جای سرهنگ شاکر به حکومت نظامی قشقایی منصوب شد (بیات، ۱۳۶۵، صص ۱۲۶-۱۲۵).

سران بویراحمد و ممسنی نیز بعد از جنگ تامرادی (تیرماه ۱۳۰۹) با نیروهای دولتی یکی پس از دیگری تأمین گرفتند و به تهران رفتند تا اینکه در سال ۱۳۱۳ شکرالله‌خان، سرتیپ‌خان و امام قلیخان رستم به همراهی تعدادی از خوانین بختیاری و قشقایی اعدام شدند. میرغلام که یاغی مانده بود توسط چریک‌های محلی یا سیاره‌ها کشته شد، اما یاغی‌گری در بویراحمد تمام نشد و افراد زیادی در نتیجه عملکرد مأموران دولتی به این پدیده روی آوردند. از مشهورترین افرادی که در نیمه دوم سلطنت رضاشاه یاغی شدند و هر از گاهی ضرباتی را بر نیروهای دولتی وارد می‌کردند، علیخان و ولیخان قائدگیوی بودند. آنان سعی می‌کردند با مأموران تعقیب مواجه نشوند، اما گاهی نیز با این نیروها مواجه می‌شدند، چنانچه در محل چشمه آب زالو، سروان خاقانچی افسر ژاندارمری و تعدادی از سیاره‌های اجیر را در نبردی شکست دادند (غفاری، الف، ۱۳۷۸، ص ۲۷۲). بعد از خلع سلاح بویراحمدی‌ها، اولین حاکم نظامی در تل خسرو مستقر شد و سیاست‌های ایلی خود را از این شهر نوساز در میان عشایر آن حوزه به اجرا درآورد.

گویا رضاشاه در ابتدای نیمه دوم پادشاهی خود سیاست واحدی را در قبال سرکردگان ایلی جنوب در پیش گرفته بود، زیرا خوانین ایل بختیاری نیز به همان سرنوشت خوانین دو ایل دیگر دچار شدند. بعد از سرکوب شورش بختیاری‌ها در سال ۱۳۰۸ به رهبری علیمردان‌خان، سرکردگان شورش تأمین گرفته و در تهران تحت نظر قرار گرفتند. سرداراسعد تنها خان بختیاری بود که از مناصب دولتی برخوردار بود و از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ وزیر جنگ رضاشاه بود و قبل از آن نیز وزارت پست و تلگراف را در اختیار داشت. اما در ۸ آذر ۱۳۱۲، وی هنگامی که در معیت رضاشاه برای تماشای نمایش سوارکاری سالانه به دشت گرگان رفته بود، ناگهان بازداشت و به تهران اعزام شد و چند ماه به طرز مشکوکی در گذشت. هم‌زمان با دستگیری سرداراسعد که ریاست بخشی از قوای تهران را بر عهده داشت، خلع درجه و محبوس، دیگر برادران و نزدیکان سردار اسعد نیز زندانی شدند و فقط یکی از برادرها و پسرعموی سردار اسعد که نماینده مجلس بودند به دلیل مصونیت پارلمانی بازداشت نشدند. در همان سال امیرمفخم که خانی مقتدر بود از حکومت بختیاری عزل شد (پوربختیار، ب، ۱۳۸۷، ص ۴۴۵).

سپس بسیاری از خوانین بختیاری در تهران و منطقه بختیاری دستگیر و روانه

زندان شدند. رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی در ۷ آذر ۱۳۱۲ در نامه‌ای به ریاست اداره تشکیلات کل نظامیه، دستور توقیف بیش از چهل تن از خوانین بختیاری را صادر کرد. همچنین عده‌ای از خوانین قدیمی ایل مانند سردارظفر، سردارمحتشم، امیرمفخم، سردارمکرم، امیرمسعودخان و امیرمنصورخان پسران سردار محتشم را تحت‌مراقبت دقیق قرار داده و در اطراف منزلشان مأموران مخصوص گماشتند (دالوند، ۱۳۷۹، صص ۲۵۷-۲۵۶).

درباره اتهامات وارده به سردار اسعد و هم‌چنین نحوه مرگ او در ۱۰ فروردین ۱۳۱۳ نظرات مختلفی ارائه شده است. یکی از اتهامات او این بود که می‌خواسته است با مشارکت حسین‌خان دره‌شوری از خوانین قشقایی و تعدادی از خوانین بختیاری رضاشاه را به‌وسیله تفنگچیان بختیاری به‌هنگامی که از گردنه چالوس عبور می‌کرده است ترور کرده و خود قدرت را در دست بگیرد. حتی شایع شده بود که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد کرده است. اتهامات دیگری نیز به او وارد شد مانند جانبداری از تیمور تاش، تلاش برای براندازی پهلوی با آوردن محمدحسین میرزای قاجار؛ چنانچه مخبرالسلطنه می‌گوید بعدها در ملاقات با شاه درباره این موضوع از او شنید که «بلی! می‌خواهند محمد حسن میرزا را بیاورند، شهوترانی که از این بیشتر نمی‌شود» (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۷۵، ص ۳۰۴) و در بازجویی‌هایش نیز در این خصوص از او چنین سؤالاتی پرسیده شد (دالوند، ۱۳۷۹، ص ۲۹۷).

در بازجویی‌هایش هم‌چنین از ارتباط او با مقامات انگلیس به‌ویژه سرجان کدمن رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس پرسیده شد که سردار اسعد به همه آن‌ها پاسخ منفی داد. سهام نفت یکی دیگر از بهانه‌های نابودی او ذکر شده است (دالوند، ۱۳۷۹، ص ۲۵) و یا توطئه عموزاده‌اش مرتضی‌قلی‌خان صمصام که هر دو احتمال ضعیف به‌نظر می‌رسند. سهام نفت سه درصدی که در دست بختیاری‌ها بود اگرچه از نظر رضاشاه گناه بزرگی به‌شمار می‌آمد، اما دلیل قاطعی برای سقوط او نبود. خود سردار اسعد در آخرین نامه‌اش در زندان به رضاشاه نوشته که خوانین بختیاری حاضرند سهام نفت را تقدیم او کنند. از طرفی قدرت‌یابی مرتضی قلی‌خان و حمایت رضاشاه از او باعث شده تا عده‌ای او را در سقوط و نابودی سردار اسعد بدون نقش ندانند (پوربختیار، الف، ۱۳۸۷، ص ۳۸۷). حتی عده‌ای نامزدی او را جهت انجام کودتا در اواخر کابینه وثوق‌الدوله را عامل دستگیری و مرگ او می‌دانند (مکی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۲/۱) و عده‌ای نیز لو رفتن نامه خان باباخان در خصوص وحدت‌عمل ایل بختیاری بعد از مرگ رضاشاه را از عوامل دستگیری سران بختیاری می‌دانند (مجد، ۱۳۸۹، ص ۱۵۴). در کنار این دلایل می‌توان به واهمه رضاشاه از نفوذ سردار اسعد در میان ایلات جنوب را هم افزود، زیرا رضاشاه با مجرب‌ترین فرماندهان خود و با لشکری چند هزار نفره از عهده ایل بویراحمد هم برنیامد، اما



سردار اسعد با نفوذ و تدبیر خود این قضیه را فیصله داد. به هر حال این دلایل احتمالی، از سوی نویسندگان مختلف مطرح شده است و مدرکی دال بر صحت آنها وجود ندارد. اما قتل سردار اسعد و سایر سران ایلات را بر اساس سیاست‌های عشایری رضاشاه را در این مرحله بهتر می‌توان تفسیر کرد، زیرا شخصی مانند سردار اسعد خدمات زیادی برای رضاشاه انجام داد و در تحکیم قدرت وی نقش مؤثری ایفا کرد، خصوصاً مأموریت‌های او جهت آرام کردن شورش‌های عشایری جنوب و موفقیت او در این راستا که حتی خشم خوانین بختیاری را نیز به جان خریده بود. پاسخ منفی او به صولت‌الدوله جهت اتحاد عالی ایلات را هم می‌توان در وفاداری او به رضاشاه و رد اتهام توطئه علیه سلسله پهلوی تفسیر کرد. چنانچه مخبرالسلطنه می‌گوید: «من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که به او دادند، تردید دارم و فرمایش شاه را تا درجه ای سیاست می‌دانم» (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۷۵، ص ۴۰۳).

با قتل او بسیاری از خوانین دیگر نیز که دستگیر شده بودند به حبس‌های طولانی مدت و یا اعدام محکوم شدند. در این بین سردار فاتح، سردار اقبال، علیمردان خان، آقاگوردز احمدخسروی از بختیاری‌ها، شکرالله خان و سرتیپ خان بویراحمدی، امامقلی خان رستم، حسین خان دره‌شوری به اعدام محکوم شدند (واعظ شهرستانی، ۱۳۸۸، ص ۳۸۹). امیر مجاهد و خان بابا خان اسعد در زندان به طور مشکوکی درگذشتند و بقیه خوانین راهی زندان و تعداد کمی هم تبرئه شدند. چند تن از خوانین بزرگ چون صمصام‌السلطنه، سردار ظفر، سردار جنگ و سردار اشجع از ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ درگذشتند و تازمان سقوط رضاشاه از خوانین بزرگ فقط سردار محتشم و امیر مفخم زنده مانده بودند (پوربختیار، ب، ۱۳۸۷، صص ۳۹۰-۳۸۹). سلطانعلی سلطانی شیخ‌الاسلامی نماینده بهبهان پس از استعفای رضاشاه اوضاع ایلات و خوانین را در دوره رضاشاه چنین شرح می‌دهد: «عشایر قشقای و کوه‌گیلویه و بختیاری و امثال آنها که دهنده قسمت اعظم مالیات و در موقع خود پشتیبان قوه نظامی مملکت و حافظ استقلال کشور بودند نه تنها اموالشان غارت شده و از هستی ساقط شده‌اند، بلکه دسته‌دسته از این طوائف را بدون محاکمه اعدام کرده‌اند... از طایفه بهمنی علاءالدینی کوه‌گیلویه در یک روز ۹۷ نفر را کشتند که یک نفرشان کودک ۱۳ ساله بود. چهار صد نفر از این طایفه را در اهواز حبس کردند و قریب به سیصد نفر آنها در زندان مردند یا نفله شدند... خوانین بویراحمدی را با دادن تأمین و سوگند یاد کردن به طهران آورده‌اند و به‌عنوان اینکه بر علیه مملکت قیام کرده‌اند کشتند و بازماندگان آنها به‌جای اینکه... عوائد املاکشان به آنها برسد در نهایت سختی و بدبختی نگاه‌داشتند...» (مذاکرات مجلس، ۱۳۲۰، ص ۹). دستگیری و اعدام خوانین در میان توده ایلات واکنشی برنینگخت، زیرا بسیاری از این خوانین سال‌ها پیش، خود را از هرم عشایری دور کرده و بریده بودند و از آن پس دولت مرکزی به‌راحتی برنامه‌های خود را در خصوص عشایر به اجرا گذاشت. در همان سال ۱۳۱۳ قانونی به تصویب رسید که بر اساس

آن ایلات و عشایر از حق داشتن حوزه انتخابیه و نماینده مجلس محروم شدند (ابرینگ، ۱۳۸۳، ص ۲۱). این اقدام نیز نقطه پایانی بر حضور سیاسی سران ایلات محسوب می‌شد و عملاً نقش آنان را در دور دوم پهلوی نیز کمرنگ کرد.

ج) فروش و تعویض املاک خوانین جنوب: با تضعیف و نابودی رؤسای عشایری فشار دولت بر بازماندگان آنان ادامه یافت. از دیدگاه سیاست‌گذاران پهلوی تضعیف سیاسی سران ایلات و عشایر برای سلب قدرت از آنان لازم، اما کافی نبود و این برنامه با تدابیری برای کاستن از قدرت اقتصادی ایلات و عشایر تکمیل می‌شد. یکی از ارکان ثروت و قدرت خوانین ایلات قدرتمند جنوب املاک و اراضی وسیعی بود که در طی دوره‌های متوالی و به طرق مختلف به دست آورده بودند.

آنها در واقع خان-مالکانی بودند که با داشتن دهقانان و رعایای بسیار به شیوه‌ای اربابی زندگی می‌کردند. خوانین بختیاری در مناطقی چون اصفهان، چهارمحال و بختیاری و خوزستان املاک وسیعی داشتند که در واقع پایگاه قدرت و نفوذ آنها را تشکیل می‌داد. املاک صولت‌الدوله علی‌خان سالار حشمت قشقایی در سمیرم، چال قفا و نخودان، زینلی، پادنا، کروی، فیروزآباد، فراشبند، قیروکارزین و چهاردانگه کولار قرار داشت و به همین ترتیب خویشاوندان او و سایر خوانین قشقایی نیز دارای املاک زیادی بودند (قهرمانی ابیوردی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۲). خوانین بویراحمد و ممسنی نیز املاک زیادی را در مناطق خود در اختیار داشتند. املاک سرتیپ‌خان بویراحمدی در هشتاد روستا از محال سررود، نرماب، دشت روم، سفیدار، بابکان، دیلگان، جلیل و گرمسیرات بویراحمد قرار داشت. املاک شکرالله‌خان بویراحمدی نیز شامل املاکی در مناطق لوداب، سرچنار، دم‌چنار، چین و تهلیان، زیلایی گرمسیر، سی سخت و توابع، پیلی و سنقرآباد و دوراهان می‌شد. امام قلی‌خان رستم نیز املاک وسیعی در منطقه رستم ممسنی در اختیار داشت (ساکما، ۱۳۲۱، ش ۳۲۶۵-۳۹۳). در ۲۸ مهر ۱۳۱۱ ماده واحده‌ای به تصویب رسید که مطابق آن اراضی و املاک مالکان بزرگ طی مدت دو سال تعویض شود. قانون تعویض املاک به‌هنگام لزوم در قوانین متمم بودجه هر سال تمدید می‌شد. بر اساس این قانون مالکان بسیاری از مناطق مختلف کشور چون مازندران، خراسان، کرمانشاهان، فارس، بلوچستان، کردستان، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد، خوزستان و اصفهان مشمول این قانون تشخیص داده شدند و طبق این قانون، املاک مالکان بزرگ این مناطق بایستی تعویض شود (پوریختیار، الف، ۱۳۷۸، ص ۳۹۴).

تصویب این قانون و اجرای آن، از یک طرف باعث تضعیف موقعیت اقتصادی سران ایلات و عشایر شد و از طرفی تضعیف نفوذ معنوی آنان در میان پیروانشان شد. املاک معوضی که در اختیار سران ایلات و عشایر گذاشته شد دور از خاستگاه ایلی و عشیره‌ای آنها و اغلب



نامرغوب بود که موجب طرح شکایات و بروز نارضایتی و مقاومت‌هایی در قبال اجرا این برنامه از سوی رؤسای ایلات و عشایر می‌شد که دولت برای نظارت بر این امر کمیسیونی به نام «کمیسیون تعویض املاک» تشکیل داد تا با ارزیابی املاک و بررسی وضعیت خریداران املاک بر حسن اجرا این برنامه نظارت و آن را ساماندهی کند.

توجیه دولت از معاوضه املاک سران ایلات، دور کردن آن‌ها از محیط سابق و جلوگیری از شورش آن‌ها بود. بدین ترتیب تعویض و فروش املاک رؤسای ایلات آغاز شد و ورثه رؤسای اعدامی یا مالکان آن‌ها را مجبور به فروش زمین به دولت کردند و به جای آن املاک پراکنده‌ای در دیگر نقاط ایران به آن‌ها دادند تا از قدرت اقتصادی و حیثیت اجتماعی آنان بکاهند. املاک علی‌خان سالار حشمت قشقایی در چهار دانگه کولار و قیر و کارزین قیمت‌گذاری و به وزارت دارایی منتقل شد و در مقابل املاکی در درگز به جای آن‌ها به او واگذار شد (قهرمانی ایبوردی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۳). املاک صولت‌الدوله نیز به همین ترتیب تعویض شد و به جای آن‌ها دستور واگذاری چند ده خالصه در خراسان و تعویض املاک قشقایی با بختیاری‌ها صادر شد که بدیهی است که اجرای این برنامه کینه‌های نهفته میان دو ایل رقیب را تحریک کرده و بعد جدیدی به ستیزه‌های ایلی آن دو ایل می‌بخشید. البته مدتی بعد چون احساس کردند املاک واگذار شده در خراسان املاکی آباد و پردرآمد است به جای آن‌ها املاکی در دهات اطراف شهریار و ورامین به ورثه صولت‌الدوله واگذار شد (قهرمانی ایبوردی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۳). املاک زیادی نیز از امام قلی‌خان رستم در ممسنی ضبط شد و به جای آن املاکی در اطراف سراب آذربایجان به ورثه او واگذار شد. املاک شکرالله خان بویراحمادی نیز با املاکی در استان سوم (شامل شهرهای اردبیل، تبریز، و میانه) معاوضه شد. اما تعویض املاک سرتیپ‌خان بویراحمادی هرگز خاتمه نیافت و به جای مقدار املاکی که وزارت مالیه از ورثه او ضبط کرده بود مبلغی جزئی به اعتبار درآمد آن املاک به آنان پرداخت شد (ساکما، ۱۳۲۱، ش ۳۲۶۵-۲۹۳).

دستور ضبط کلیه املاک بختیاری که در گستره وسیعی از اصفهان تا خوزستان امتداد داشت نیز صادر شد تا به جای آن املاکی در کاشان و بلوک خوار ورامین و آذربایجان به آن‌ها واگذار شود. اداره تعویض املاک، از خوانین درخواست کرد تا طی مدت مقرر نماینده قانونی خود را جهت ارزیابی معرفی کرده و در زمان معینی به همراه ارزیابان آن اداره بر سر املاک موردنظر بفرستند. واکنش خوانین بختیاری به درخواست وزارت مالیه، به کارگیری تاکتیک دفع وقت و عدم معرفی نماینده بود. با اخطار دولت خوانین مجبور به معرفی نماینده شدند. خوانین به تعویض املاک خود با خالصجات جنوب ایران هم‌چون استان فارس اعتراض کردند که مورد قبول واقع نشد (پوربختیار، الف، ۱۳۷۸، صص ۳۹۹-۳۹۸). رضاشاه نیز بر انجام طرح تعویض املاک بختیاری‌ها اصرار زیادی داشت. خوانین بختیاری برای جلوگیری از تعویض املاک خود،



مسئله فروش را پیش کشیدند و دولت نیز با این مسئله موافقت کرد. بدین ترتیب از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ املاک زیادی از خوانین بختیاری توسط دولت فروخته شد. البته برای خرید املاک خوانین، کمیسیون تعویض املاک بختیاری‌ها متشکل از فرماندار اصفهان، رؤسای دوایر عدلیه، مالیه و شهربانی می‌بایست هویت خریداران املاک و صلاحیت آن‌ها را بررسی کند. در بررسی صلاحیت خریداران، اعضای کمیسیون وظیفه داشتند تا چند مسئله را به‌دقت مدنظر داشته باشند. اول اینکه خریداران، بختیاری‌تبار نباشند و ارتباط نزدیک و دوستانه‌ای با خوانین فروشنده نداشته باشند و یا با آن‌ها تبانی نکرده باشند (ساکما، ۱۳۱۶، ش ۷۸۵-۲۳۰). بنابراین املاک زیادی از بختیاری‌ها در عیسی‌آباد میزدج، بن، مزرعه ملو در خانمیرزا، فیل‌آباد، ده خوره، سیرک، نوآباد، موسی‌آباد و اراضی دیگر، بالاجبار از سوی فرزندان ایلخانی و حاجی ایلخانی بختیاری به‌صورت بسیار ارزان به خریداران غیربختیاری فروخته شد که اکثراً آنان را ارامنه اصفهان و پول‌داران شهری و روستایی تشکیل می‌دادند که روابط چندانی با خوانین فروشنده نداشتند (ساکما، ۱۳۱۹، ش ۳۶۳۸-۲۹۱). در تأیید صلاحیت آنان علاوه بر کمیسیون تعویض املاک، ستاد ارتش، وزارت مالیه و نخست‌وزیری نیز نقش زیادی داشتند. تاکتیک‌ها و ترفندهای خوانین هم‌چون دفع وقت، تبانی با دوستان و انتقال املاک نیز چاره‌ساز جلوگیری از تعویض املاک آنان نشد، به‌طوری‌که تا سال ۱۳۲۰، املاک اکثریت آنان تعویض و یا به فروش رفت. در خوزستان نیز املاک خوانین در اطراف شوشتر موسوم به املاک عقلی و گندزلو مشمول تعویض و فروش شدند که با اعتراضات و چانه‌زنی‌های صاحب این املاک غلامحسین‌خان سردار محتشم این کار عملی نشد (پوربختیار، الف، ۱۳۷۸، ص ۴۰۷). در واقع تنها واکنش سران ایلات در مقابل این امر به تأخیر و تعویق انداختن آن بود ولی توان ممانعت از آن را در خود نمی‌دیدند. فقط املاک خوانینی چون مرتضی قلی‌خان و مقداری از املاک سردار محتشم بختیاری و سرتیپ‌خان بویراحمدی به‌دلیل طولانی‌شدن روند ارزیابی از گزند تعویض و مصادره مصون ماندند. اجرای برنامه تعویض املاک مستلزم یک زمان نسبتاً طولانی با مجریانی انعطاف‌پذیر بود، بدین ترتیب به پایان رسید و به‌علت عدم در نظر گرفتن کارشناسان مجرب، دخالت نظامیان و اجرای عجولانه این برنامه موجبات نارضایتی خوانین و اعتراضات و شکایات آنان بعد از سقوط رضاشاه شده بود.

نتیجه‌گیری

تأسیس دولت پهلوی اول و اقدامات فراگیر آن در جهت نوسازی ایران، زندگی ایلی را نیز تحت‌تأثیر قرار داد. رضاشاه پهلوی مخالف زندگی کوچ‌نشینی و آن را نماد عقب‌ماندگی ایران می‌دانست؛ بنابراین از همان ابتدای قدرت‌گیری (حتی قبل از به تخت‌نشینی) به‌تدریج سیاست‌های خود جهت از بین بردن این شیوه زندگی را آغاز کرد. موضع رضاخان با سران ایلات در ابتدا چندان



مشخص نبود. ایلات و عشایر نیز در دوره نخست‌وزیری رضاخان و همچنین ابتدای سلطنت وی، موضع روشنی در مقابل سیاست‌های وی نداشتند و در واقع از ماهیت آن ناآگاه بودند. بنابراین گاه به حمایت از وی و گاه به موضع‌گیری در مقابل سیاست‌های وی پرداختند، چنانچه در ماجرای شیخ خزعل عده‌ای از آن‌ها از وی حمایت کردند، اما عده‌ای نیز علیه او وارد عمل شدند، چنانچه در حادثه شلیل بختیاری‌ها به ورود نظامیان در حوزه اقتدار خود واکنش نشان دادند. اما همه این ایلات در مراسم تاج‌گذاری رضاشاه شرکت کرده و حمایت خود را از وی اعلام کردند. دولت پهلوی جهت گسترش نفوذ در ایلات جنوب و تضعیف قدرت آن‌ها سیاست خلع سلاح ایلات را در همان نخستین سال سلطنتش به اجرا در آورد. به دنبال آن و با اجرایی شدن سایر سیاست‌های عشایری، ایلات جنوب به تدریج به اهداف وی پی برده و احساس خطر کردند. بنابراین سه سال بعد از پادشاهی رضاشاه به‌طور یکپارچه علیه دولت پهلوی دست به قیام زدند که منجر به درگیری‌های شدیدی بین طرفین در سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۹ شد. با شکست ایلات جنوب، راه برای نفوذ نیروهای دولتی در مناطق ایلی باز شد، بسیاری از خوانین نیز دستگیر و پس از چندی برخی از آنان به قتل رسیدند. رضاشاه در راستای تضعیف هر چه بیش‌تر قدرت سران ایلات جنوب راهکارهای متعددی را به کار گرفت. از جمله راهکارهای وی فشار مالی بر آنان به‌ویژه خوانین بختیاری بود که درصدی از سهام عمده نفت را در اختیار داشتند. طی سال‌های ۱۸-۱۳۱۷ در نتیجه فشار رضاشاه و ماجرای لغو امتیاز داری سهام آنان به دولت منتقل شد و عملاً خوانین بختیاری یکی از منابع عمده قدرت خود را از دست دادند. اما کارسازترین اقدام رضاشاه در راستای تضعیف خوانین متنفذ جنوب، حبس‌های طولانی و جوخه اعدام بود که در نیمه دوم سلطنتش به اجرا گذاشت. در ابتدا با ترفندهای نمایندگی مجلس و اعطا مقام و منصب اکثر خوانین بزرگ را به تهران کشاند و پس از تحکیم موقعیتش سیاست واحدی را در قبال آنان در پیش گرفت و به بهانه‌های گوناگون به قلع و قمع آنان پرداخت. از جمله صولت‌الدوله قشقایی و حسین‌خان دره شوری و شکرالله خان، سرتیپ‌خان و امام‌قلی‌خان از سران بویراحمدی و ممسنی و سردار اسعد (سوم) و دیگر خوانین متنفذ بختیاری قربانی سیاست‌های تمرکزگرایی و ضد ایلی رضاشاه شدند. سیاست تعویض و فروش اجباری املاک نیز با هدف تضعیف هر چه بیشتر خوانین و مقابله با احتمال از سرگیری قدرت بازماندگان آن‌ها صورت گرفته است. سیاست رضاشاه این بود که با جابه‌جایی املاک، سران ایلات را از منابع قدرت و پایگاه‌های محلی‌شان دور کند. بدین ترتیب در مهر ۱۳۱۱ ماده واحده‌ای به تصویب رسید که مطابق آن املاک خوانین به ولایاتی غیر از خاستگاه آنان انتقال یافت، چنانکه املاک خوانین قشقایی با املاکی در خراسان و ورامین تعویض شد. مالکیت خوانین بویراحمدی و ممسنی به آذربایجان منتقل شد و املاک خوانین بختیاری نیز یا فروخته شد و یا با املاکی در کاشان، ورامین و آذربایجان تعویض شد.



منابع

- ابرلینگ، پیر (۱۳۸۳)، کوچ‌نشینان قشقایی فارس، ترجمه فرهاد طیبی‌پور، تهران: شیرازه.
- بختیاری، خسروخان (۱۳۵۹)، «خاطرات سردارظفر»، وحید، شماره ۳.
- پوربختیار، غفار، الف (۱۳۸۷)، جامعه بختیاری و تحولات ایران، مسجد سلیمان: انتشارات دانشگاه آزاد مسجد سلیمان.
- پوربختیار، غفار، ب (۱۳۸۷)، اسناد برگزیده بختیاری‌ها در تاریخ معاصر ایران، مسجد سلیمان: انتشارات دانشگاه آزاد مسجد سلیمان.
- بیات، کاوه (۱۳۶۵)، شورش عشایری فارس، تهران: نقره.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۳)، زندگی طوفانی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- دالوند، حمیدرضا (۱۳۷۹)، ماجرای قتل سردار اسعد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سرداراسعد، جعفر قلی‌خان (۱۳۷۲)، خاطرات سرداراسعد بختیاری، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- غفاری، یعقوب (۱۳۷۸)، تاریخ اجتماعی کوه‌گیلویه و بویراحمد، اصفهان: گلها.
- غنی، سیروس (۱۳۸۰)، برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، چ سوم، تهران: نیلوفر.
- قهرمانی ابیوردی، مظفر (۱۳۷۳)، تاریخ وقایع عشایری فارس، تهران: علمی.
- قربانپور دشتکی، خدابخش (۱۳۸۹)، انگلیس و بختیاری، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷)، «جامعه و دولت در دوره رضاشاه»، تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چ دوم، تهران: ققنوس.
- کرونین، استفانی، الف (۱۳۸۷)، «ارتش، جامعه مدنی و دولت در ایران»، تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چ دوم، تهران: ققنوس.
- کرونین، استفانی، ب (۱۳۸۷)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثابت‌فر، تهران: جامی.
- گارثویت، جن. راف (۱۳۷۵)، بختیاری‌ها در آیین تاریخ، ترجمه مهراب امیری، تهران: آژان.
- مجدد، محمدقلی (۱۳۸۹)، رضاشاه و بریتانیا، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مکی، حسین (۱۳۷۴)، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱ و ۵، تهران: علمی.
- مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی (۱۳۷۵)، خاطرات و خطرات، چاپ چهارم تهران: زوار.
- واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۸)، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران: تاریخ ایران.
- یکرنگیان، میرحسین (۱۳۸۴)، سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰، تهران: خجسته.
- ساکما (۱۳۱۶)، سند شماره ۷۸۵-۲۳۰.
- ساکما (۱۳۱۹)، سند شماره ۳۶۳۸-۲۹۱.
- ساکما (۱۳۲۱)، سند شماره ۳۲۶۵-۲۹۳.
- مذاکرات مجلس دوره سیزدهم (۱۳۲۰)، ۲۰ آذر.

